

غزل شماره ۴۶

گل در برومی در کف و معشوق به کام است
سلطان جهانم به چنین روز غلام است

گو شمع میارید در این جمع که امشب
در مجلس مایه رخ دوست تمام است

در مذهب مایه حلال است ولیکن
بی روی تو ای سرو گل اندام، حرام است

کوشتم همه بر قولِ نی و نغمه چنک است
چشمم همه بر لعل لب و گردش جام است

در مجلسِ ماعِطریا میز که مارا
هر لحظه ز کیسوی تو خوش بوی مشام است

از چاشنی قند کویچ و ز شکر
زان رو که مرا از لب شیرین تو کام است

تا کنجِ غمت در دل ویرانه، مقیم است
همواره مرا کویِ خرابات مقام است

از تنگ چه کوئی که مرانام ز تنگ است
وز نام چه پرسی که مرا تنگ ز نام است

می خواره و سرگشته و رندیم و نظرباز
وان کس که چو ما نیست در این شهر کدام است؟

با محبتم عیب مگوید که او نیز
پیوسته چو مادر طلب عیش مدام است

حافظ نشین بی می و معشوق زمانی
که ایام گل و یاسمن و عید صیام است

تفسیر فال

بخت بسیار خوبی نصیبتان شده که از خوبی و نیکی زبانزد خاص و عام است. او در همه حال با شماست و لحظه ای از شما جدا نمی شود، همانند سایه ای وفادار که در هر شرایطی همراه شماست. دل ویرانه تان را سامان می بخشد و به آن آرامش و سکون می آورد. محبت خودتان را از او دریغ نکنید، چرا که این محبت می تواند همچون باران بهاری بر روی زمین خشک دل ها اثر بگذارد و زندگی را سرشار از شادابی سازد. در ایام بهار، بشارتی به شما می دهند که این نوید، نشانی از نعمت های الهی است؛ زیرا شما لیاقت این بشارت را دارید، چرا که مقامتان نزد خداوند بسیار بالا است و اعمال نیکویتان گواه بر این امر هستند.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)